

بررسی گرایش‌های اگزیتانسیالیستی در داستان «روی ماه خداوند را ببوس»

واژگان کلیدی

* اگزیتانسیالیسم

* مصطفی مستور

* تقدم وجود بر ماهیت

* انسان

* انتخاب و آزادی

دانشیار دانشگاه سمنان

سعیده پورسلیمی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

در قرن نوزدهم، نخستین بار کی‌یر گگور از مکتب فلسفی «اگزیتانسیالیسم» سخن گفت. در این مکتب، اصالت فرد و تقدم وجود او بر ماهیتش اهمیت بسیاری دارد. انسان با انتخاب و گزینش، ماهیت خود را می‌سازد و به تعالی می‌رسد. با مطالعه مبانی اندیشه و آرای متفکران مکتب اگزیتانسیالیسم، بین این مکتب و اندیشه حاکم بر داستان «روی ماه خداوند را ببوس»، تألیف مصطفی مستور وجوه اشتراکی می‌یابیم. انسان و اهمیت اندیشه و تصمیم‌های او در رسیدن به تعالی و مفاهیمی چون انتخاب و آزادی، ترس و دلهره، ارتباط با دیگران، ایمان، عقل‌گریزی و هنجارشکنی که اساس تفکرات اگزیتانسیالیستی را تشکیل می‌دهند و از اصول اولیه این مکتب به‌شمار می‌آیند، در داستان مستور نیز به چشم می‌خورند تا جایی که به دلیل وجود پربسامد این مفاهیم در داستان، می‌توان آن را در ردیف آثار اگزیتانسیالیستی قرار داد.

اصطلاح اگزیستانسیالیسم از مشتقات واژه فرانسوی Existenteiel و واژه انگلیسی Existetial به معنی «وجودی» و «اصالت وجود» یا «تقدم وجود» است (داد، ۱۳۸۲: ۴۸). این اصطلاح، ابتدا در فلسفه مطرح و سپس وارد ادبیات شد. تا قبل از قرن نوزدهم، نظریه تقدم ماهیت بر وجود مطرح بود؛ اما در قرن نوزده، مکتب اگزیستانسیالیسم، نظریه تقدم وجود بر ماهیت را ارائه داد. به این معنی که وجود انسان بر ماهیت او برتری دارد و اوست که با انتخاب و گزینش خود تصمیم می‌گیرد و ماهیت خود را می‌سازد.

به گفته پی‌یر دو بواوفر، اگزیستانسیالیسم با سقراط و گفته معروف او که «خود را بشناس» آغاز می‌شود و با اوگوستین قدیس، پاسکال، شلینگ و کی‌یر کگور ادامه می‌یابد. این مکتب، از یک طرف به اگزیستانسیالیست‌های آلمان؛ مانند هایدگر و یاسپرس می‌رسد و از جانب دیگر به مارکسیست‌هایی نظیر لوکاچ و گرامشی و به فلاسفه مسیحی؛ مانند آلفونس دوولسن و مارسل می‌رسد و با آثار سارتر و کامو و سیمون دوبووار وارد ادبیات می‌شود (سیدحسینی، ۱۳۸۴: ۹۶۲)؛ اما از آنجا که ابتدا کی‌یر کگور به انسان اصیل توجه ویژه داشته است، او را بنیان‌گذار این مکتب معرفی می‌کنند.

متفکران مکتب اگزیستانسیالیسم به دو دسته الهی و الحادی تقسیم می‌شوند: کی‌یر کگور و یاسپرس و مارسل از متفکران الهی و ژان پل سارتر از متفکران الحادی این مکتب به شمار می‌روند. درباره الهی یا الحادی بودن هایدگر نیز تردید وجود دارد.

متفکران این مکتب در برخی موضوعات با هم اختلاف دارند؛ اما وجه اشتراک همه آنها، اهمیت و برتری دادن وجود انسان بر ماهیت اوست. در واقع این انسان است که با آگاهی و انتخاب خود، دست به گزینش می‌زند، هرچند در این راه با فراز و نشیب‌هایی نیز مواجه می‌شود. برخی از مباحث و گرایش‌های اصلی این مکتب عبارت است از: تقدم وجود بر ماهیت؛ انتخاب و گزینش؛ آزادی؛ بیهوده بودن جهان؛ مخالفت با دستگاه‌های عقلی؛ هنجارگریزی و دلهره و ترس که در داستان «روی ماه خداوند را ببوس» نیز به چشم می‌خورد. مستور که از داستان‌نویسان معاصر به شمار می‌رود، آثار داستانی زیادی دارد؛ مانند: عشق روی پیاده‌رو (۱۳۷۷)؛ روی ماه خداوند را ببوس (۱۳۷۹)؛ چند روایت معتبر (۱۳۸۲)؛ استخوان‌های خوک و

دست‌های جزامی (۱۳۸۳)؛ من دانای کل هستم (۱۳۸۳)؛ حکایت عشقی بی‌قاف بی‌شین بی - نقطه (۱۳۸۴) و من گنجشک نیستم (۱۳۸۷) (رضی و حاجتی، ۱۳۹۰: ۶۶). وی در برخی از این داستان‌ها، به‌خصوص داستان «روی ماه خداوند را ببوس» که در سال ۱۳۷۹ برگزیده جشنواره قلم زرین نیز شد، نگاه ویژه‌ای به انسان و اهمیت تصمیم‌ها و انتخاب‌های وی دارد.

ادبیات اگزیستانسیالیسم، اعم از نمایش و داستان، بر بیان دقیق آگاهی شخصیت اصلی از حالات درونی خویش استوار است. در این مکتب، انسان هیچ حالت ازپیش تعیین‌شده‌ای مانند رنج و شادی ندارد و همه این حالات، حاصل آگاهی فرد است (داد، ۱۳۸۲: ۴۹). در داستان «روی ماه خداوند را ببوس» نیز آگاهی کامل یونس (شخصیت اصلی) از جهان پیرامونش، او را دچار شک و تردید و پریشانی و سردرگمی درباره خدا می‌کند و در پی آن، دلهره و رنجی سراسر وجودش را فرا می‌گیرد. این تردید در برخی دیگر از شخصیت‌های داستان نیز نمود پیدا می‌کند و سبب می‌شود پرسش‌های عمیقی درباره آفرینش و پدیده‌های هستی مطرح کنند.

هدف از نگارش این مقاله، بررسی برخی از گرایش‌های مکتب اگزیستانسیالیسم، در داستان «روی ماه خداوند را ببوس» است. در این پژوهش، پس از جمع‌آوری منابع و فیش‌برداری، تجزیه و تحلیل داده‌ها به‌صورت توصیفی - تحلیلی انجام یافت.

پیشینه پژوهش

تاکنون مقالات و تحقیقات گوناگونی در ارتباط با کتاب‌های مستور از جمله کتاب «روی ماه خداوند را ببوس»، انجام یافته است. مقالاتی با عناوین: «بازنمایی دین در رمان‌های مصطفی مستور»، «چهره قدسی زن و عشق در داستان‌های مصطفی مستور»، «بازنمایی هویت طبقه متوسط مدرن شهری در آثار مصطفی مستور»، «کارکرد کنش‌های ارتباطی برون زبانی در داستان‌های مستور»، «جریان سیال ذهن در داستان‌های مصطفی مستور»، «رمزگشایی رفتارهای غیرکلامی در داستان روی ماه خداوند را ببوس»، «تحلیلی بر رمان روی ماه خداوند را ببوس با تأکید بر مسأله معنا»، «بوسه بر روی خداوند (بررسی تقابل‌های دو گانه در رمان روی ماه خداوند را ببوس)»، «پدیده‌های اجتماعی و رهاورد ایدئولوژیک در روی ماه خداوند را ببوس». همچنین مقالات تطبیقی فراوانی مانند: «بررسی و مقایسه شیوه بیان مولفه‌های

عرفانی در رمان‌های فرانی و زویی و روی ماه خداوند را ببوس»، «تطبیق کارکرد زمان روایی در داستان کوتاه اثر الطیب صالح و مصطفی مستور بر مبنای آرای ژنت»، «بررسی تطبیقی زمان و زمانمندی خطی و یادواره‌ای (مطالعه موردی: «بعداز ظهر سبز» و «دومه ود حامد»»، «تناظر شخصیت‌پردازی و همسانی درون مایه و پیرنگ در روی ماه خداوند را ببوس و ژان باروا»، «داستان کوتاه در دو سوی جهان (تحلیل و بررسی آثار مصطفی مستور و ریموند کارور با رویکرد تطبیقی)»، صورت گرفته است؛ اما تاکنون مقاله‌ای با عنوان و موضوع «بررسی گرایش‌های اگزستانسیالیستی در رمان روی ماه خداوند را ببوس» انجام نشده است.

خلاصه داستان

یونس، شخصیت اصلی داستان، دانشجوی دکتری رشته پژوهشگری اجتماعی است که موضوع رساله او «تحلیل جامعه‌شناختی عوامل خودکشی دکتر پارسا» است. دکتر پارسا، استاد دانشگاه، عاشق دانشجویش، مهتاب کرانه می‌شود و خودکشی می‌کند که آن نیز نداشتن درک درست از عشق بود.

یونس ضمن اینکه درباره رساله‌اش تحقیق می‌کند، با مشکلاتی مواجه است که اصلی‌ترین آنها مربوط به باورها و اعتقاداتش درباره وجود یا نبود خداست؛ اما مشکلات دیگری مانند بیماری مادرش، خسته‌شدن از پیگیری موضوع پایان‌نامه‌اش و سعی در به‌پایان‌رساندن آن و... نیز دارد. مهرداد، دوست یونس که نه سال قبل عاشق جولیا شده بود، به آمریکا می‌رود و در آنجا ازدواج می‌کند؛ پس از مدتی، جولیا دچار سرطان می‌شود و به همین دلیل و دلایلی دیگر، او و همسرش به خدا و چرایی وجود بیماری‌ها و مشکلات در جهان انتقاداتی می‌کنند؛ مثلاً جولیا می‌پرسد چرا درست بیست‌وپنج سال پیش به دنیا آمده است؟ اما سایه، نامزد یونس، که دانشجوی کارشناسی ارشد الهیات است و همچنین علی‌رضا، دوست یونس و مهرداد، سعی دارند آن دو را به وجود خدا و ایمان به او راهنمایی و تشویق کنند. به مرور، به دلیل تغییرات عمده‌ای که در یونس و ایمان او ایجاد می‌شود، تصمیم سایه درباره ازدواج با او تغییر می‌کند و در دوراهی قرار می‌گیرد. در این میان اتفاقاتی رخ می‌دهد که شک و تردید یونس به وجود خدا را بیشتر از پیش می‌کند. اما در پایان، یونس در پارک، کودکی را می‌بیند که نمی‌تواند بادبادک خود را به هوا پرتاب کند و یونس به او کمک می‌کند. داستان با این جمله به پایان

می‌رسد: «هورا! هورا! بادبادک من رسید به آسمون، به خدا! به آسمان نگاه می‌کنم. جایی که بادبادک رسیده است به خداوند». گویی یونس به خدا بازگشت.

درآمدی بر مکتب اگزیستانسیالیسم و مبانی آن

بین متفکران مکتب اگزیستانسیالیسم، در مبانی این مکتب، تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد و هر یک، از منظری خاص به آن پرداخته‌اند؛ اما بن‌مایه اصلی همه این تفکرات، انسان و گزینش وی است. برای انسان هیچ تکلیف اخلاقی از پیش تعیین‌شده‌ای وجود ندارد و بشر در وضعیتی خاص قرار می‌گیرد که به تنهایی دست به انتخاب و گزینش می‌زند (احمدی و مرادی، ۱۳۹۰: ۶۶)؛ برای مثال، کی‌یر کگور، فیلسوف الهی می‌گوید: «مسئله‌ای که برای تعیین خط مشی من مهم است این است که خداوند از من چه می‌خواهد، پیدا کردن هر حقیقتی ارزش جست‌وجوی آن را دارد» (حلبی، ۱۳۸۳: ۸۰). همین نگرش و تأکید بر خداشناسی است که او را از نظرگاه اعتقادی، از دیگر همفکرانش جدا می‌سازد. اما دل‌مشغولی اساسی هایدگر، دیگر اندیشمند مکتب اگزیستانسیالیسم، در هستی و زمان و به‌طور کلی، مسئله هستی یا پرسش هستی است. چپستی این مسئله مشخص نیست، ولی در واقع این انسان است که به سبب توانایی منحصر به فردش برای طرح پرسش درباره هستی، در مجموع نسبتی خاص با هستی دارد (وارنوک، ۱۳۷۹: ۲۷).

سارتر که از متفکران الحادی این مکتب است، خدا را نفی می‌کند و همه مسئولیت‌ها را برعهده انسان می‌گذارد. سارتر با انکار خدا می‌خواهد همان خلاقیتی را که در شأن اوست، برعهده انسان بگذارد؛ زیرا به نظر او، با وجود خدا، انسان مجبور به تبعیت از ارزش‌هاست. از دیدگاه سارتر، بشر هر لحظه محکوم به ساختن بشریت است (امیری، ۱۳۸۶: ۲۹۹). بنابراین سارتر برخلاف کلاسیک‌ها و اسکولاستیک‌های اروپایی که گته به اشاعره و جبرگرایان اسلامی نزدیک می‌شوند، معتقد به آزادی و انتخاب است.

مطالب ذکرشده نشان می‌دهد که هر یک از متفکران این مکتب، به جنبه‌ای خاص از انسان، از جمله نسبت خاص انسان با هستی، مسئله پرسش هستی، اهمیت دادن به آنچه خدا از انسان می‌خواهد و... پرداخته‌اند. در ادامه، به بررسی دقیق‌تر مبانی فکری این مکتب و بازتاب آن در داستان مستور خواهیم پرداخت.

۱. اصالت فرد و ارتباط با دیگران

در این مکتب، انسان می‌تواند خود را به‌عنوان یک شیء در میان انواع اشیای دیگر بررسی کند و خود را باز یابد. «یکی از خصلت‌های انسانی این است که «هستی» را می‌جوید، هر چند در این راه شکست می‌خورد؛ اما از تلاش باز نمی‌ایستد. اگر انسان در جست‌وجوی هستی یا «بودن اصیل» خود نمی‌بود، انسان بودن خود را از دست می‌داد. انسان باید همواره به اصیل‌ترین من خویش بازگردد» (نصری، ۱۳۷۵: ۵۴). بنابراین فرد شدن وظیفه‌ای است که باید برای حفظ آن تلاش کرد. (فلین، ۱۳۹۱، ۴۴)

با اینکه انسان به‌تنهایی قادر است هویت خویش را بسازد؛ اما ناگزیر است در این راه با دیگران نیز ارتباط برقرار کند. در این مکتب، به ارتباط انسان با دیگران اهمیت خاصی داده شده است. «در خلال چنین ارتباطی حالات اگزیستانسیال انسان تحقق خواهد یافت» (احمدی و مرادی، ۱۳۹۰: ۵۱). واضح است که انسان، در ارتباط با دیگران خود را و جنبه‌های ضعف و قدرت خود را درمی‌یابد. «به تعبیر دیگر، انسان‌ها آینه یکدیگرند و اگر این آینه از دست کسی گرفته شود، نمی‌تواند خود را ببیند» (غیائی کرمانی، ۱۳۹۰: ۸۷).

مستور در جای‌جای رمان، به موضوع وجود می‌پردازد. یونس، به وجود خود اهمیت زیادی می‌دهد و از اینکه در آینده کسی از وجود او باخبر نشود، نگران است. «باید قبل از رفتن، خودم را جا بگذارم. اگر امروز چیزی از خودم باقی نگذارم، چه کسی در آینده از وجود من در گذشته باخبر خواهد شد؟ اگر جای پای مرا دیگران نبینند، من دیگر نیستم؛ اما من نمی‌خواهم نباشم!» (مستور، ۱۳۹۰: ۱۰). یونس از بی‌توجهی دیگران نگران است و همواره تلاش می‌کند اثری از خود به جای بگذارد تا در آینده دیگران از وجود او آگاه شوند.

در بخشی از داستان، مهرداد بیان می‌کند که همسرش، جولیا، به‌دنبال دلیل موجهی برای بودنش می‌گردد و از وجود خود در این زمان، شگفت‌زده می‌شود. «... به همین خاطر همیشه از اینکه وجود داره، شگفت‌زده است. دنبال دلیل موجهی برای بودنش می‌گرده» (همان: ۶). «وجود» برای جولیا قابل تأمل است و همواره در پی آن است که دلایل وجود خود را بیابد. «می‌پرسه هزاران ساله که جهان وجود داشته؛ اما او نبوده، پس چه دلیلی باعث شده که او ناگهان بیست‌وپنج سال قبل، وجود پیدا کنه و به زندگی پرتاب بشه؟» (همان: ۶). در این

یونس معتقد است که برای اثبات وجود خود باید با دیگران ارتباط برقرار کرد و برای دیگران هم وجود داشت: «آدمی که مشهور نیست، وجود ندارد؛ یعنی وجود دارد؛ اما فقط برای خودش نه دیگران و کسی که فقط برای خودش وجود داشته باشد، تنهاست و من از تنهایی می‌ترسم» (همان: ۱۰-۱۱)؛ بنابراین، یونس از اینکه آیندگان، او را نشناسند و او تنها بماند، نگران است.

۲. انتخاب

با توجه به اصل اساسی تقدم وجود بر ماهیت، در واقع، انسان با انتخاب و گزینش در زندگی، ماهیت خود را می‌سازد؛ بنابراین ابتدا وجود انسان مطرح است: «وجود داشتن یعنی انتخاب کردن و انتخاب نکردن یعنی از وجود دست کشیدن.» (فلین، ۱۳۹۱، ۵۴) و در پی آن، ماهیت، با گزینش او شکل می‌گیرد. ژان پل سارتر می‌گوید: «انسان در تک‌تک مواد گزینش دارد؛ یعنی برای هر فعل و نه‌تنها هر لحظه یک گزینش، بلکه برای هر لحظه، چند گزینش شکل می‌گیرد و حتی برای به‌هم‌زدن پلک چشم‌ها گزینش و انتخاب نقش دارد» (غیائی کرمانی، ۱۳۷۵: ۶۱). در پی این انتخاب، آزادی شکل می‌گیرد و بشر، محکوم به آزادی می‌شود.

سارتر انسان را موجودی وانهادی می‌داند که هیچ عاملی نمی‌تواند آزادی را از او بگیرد و او همواره در حال انتخاب است (احمدی و مرادی، ۱۳۹۰: ۶۵-۶۶). به عقیده او: «جایی که من درباره هستی خود بیندیشم و بپرسم، با آزادی‌ام روبه‌رو می‌شوم» (احمدی، ۱۳۸۸: ۲۲۵).

در داستان «روی ماه خداوند را ببوس» نیز قدرت انتخاب انسان اهمیت زیادی دارد. البته در این داستان، انتخاب‌های خوب، ملاک سعادت‌مندی قرار گرفته است. چنان‌که علی‌رضا به یونس می‌گوید: «به‌نظر می‌رسد که هر انتخاب مثل خطی است که به صفحه سفید هستی خودمون می‌کشیم. بسیاری از آدم‌ها که انتخاب‌هاشون خوب نیست، در طول زندگی، مجموعه‌ای از خط‌های کج‌وکوله و نامفهوم تولید می‌کنن که هیچ معنای روشنی نداره» (مستور، ۱۳۹۰: ۸۷). در این نمونه می‌توان انتخاب و آزادی را کنار هم قرار داد؛ زیرا زمانی که انتخاب خوب

علی‌رضا همچنین می‌گوید: «هستی، لایه‌لایه‌س. تودرتو و پر از راز و البته پیچیده، برای درک اون باید خوب بود ... من فکر می‌کنم هرکس در هر موقعیت می‌دونه که خوب‌ترین کاری که می‌تونه انجام بده چیه؛ اما مشکل، زمانی شروع می‌شه که انسان نمی‌تونه حتی یک قدم به جلو برده ... اما اگر شما در برابر موقعیتی، خوب رو انتخاب کنید، راه، اندکی وضوح پیدا می‌کنه» (همان: ۸۵-۸۶). وی انتخاب‌ها را مانند دالانی هزارتو می‌داند که در مقابل ما قرار دارند.

در این داستان، انتخاب‌ها به خوب و بد تقسیم می‌شوند و علی‌رضا انتخاب‌های خوب را پایه و اساس آزادی می‌داند و می‌گوید: «زندگی، مواجهه ابدی آدم‌هاست با این انتخاب‌ها» (همان: ۸۶). همچنین وی اذعان می‌کند که هر کس خوب‌ها را انتخاب کند به یکی از کانون‌های هستی تبدیل می‌شود و می‌تواند هستی را در سیطره و فرمان خود داشته باشد. البته گفتنی است که در مکتب اگزستانسیالیسم، به چگونگی و نوع انتخاب، چندان توجهی نشده است.

۳. دلهره

در مکتب اگزستانسیالیسم، انسان به دلایل مختلف دچار اضطراب و دلهره می‌شود. این اضطراب و ترس، نتیجه انتخاب و گزینش فرد است. در واقع در پی انتخاب و آگاهی انسان از آزادی‌اش، دلهره و نگرانی پدیدار می‌گردد؛ زیرا او معیار ثابت و مشخصی ندارد که طبق آن بتواند تصمیم‌گیری کند.

هنگامی که انسان، سازنده خود و هویت خود است، دچار دلهره می‌شود. به اعتقاد سارتر این دلهره، «دلهره‌ای است که نه یک آدم بلا تکلیف، بلکه یک آدم مسئول دارد... دلهره و اضطراب لازمه مسئولیت است» (شریعتی، ۱۳۸۹: ۴۵) در اندیشه هایدگر، این اضطراب با مسئله مرگ نیز مرتبط است. از آنجاکه مرگ و عدم، به صورت یک واقعیت در زندگی انسان مجسم می‌شود، طوری که هستی انسان برای مرگ باشد، فرد، دچار اضطراب می‌شود (نصری، ۱۳۷۵: ۳۵). زمانی که انسان باید به تنهایی راه خود را انتخاب کند و در آن مسیر گام بردارد، برای او

مسئولیتی به وجود می‌آید که او را نگران می‌کند. دلیل این نگرانی‌ها و اضطراب این است که همه مسئولیت‌ها برعهده اوست.

مستور در لابه‌لای داستان، تشویش و اضطراب را در قالب حوادث و به روش‌های مختلف نشان می‌دهد. این احساس گاهی به صورت سرگشتگی و کلافگی شخصیت‌های داستان و گاهی از طریق وجود ناملایمات در جامعه به خواننده منتقل می‌شود. بیشترین حالت اضطراب و درماندگی در این رمان، در شخصیت یونس نمود دارد و دلیل آن هم، انتخاب و گزینشی است که خودش باید به‌تنهایی انجام دهد تا درنهایت، خدا را باور کند و ایمان بیاورد، درحالی‌که هیچ معیار مشخص و ازپیش تعیین‌شده‌ای برای او وجود ندارد؛ زیرا اطرافیان او هیچ‌گاه درباره خدا دچار شک و تردید نشده‌اند. به همین علت است که یونس همواره در جدل با اطرافیانش بوده و از آنها گریزان است. پس باید به‌تنهایی راه خود را ادامه بدهد و به تعالی برسد و برای رسیدن به این هدف دچار دلهره و نگرانی می‌شود.

گاهی او به دلیل شرور و وجود ناملایمات در اطراف خود دچار ترس می‌شود: «کلافه و درمانده به دو طرف خیابان نگاه می‌کنم و بعد مثل بچه‌ای که توی خیابان مادرش را گم کرده باشد، ترس برم می‌دارد. دو دستی فرمان ماشین را می‌چسبم و لحظه‌ای چشم‌هام را روی هم می‌گذارم تا آن چیز نامفهوم شفاف شود و من از خودم بپرسم، خداوندی هست؟» (مستور، ۱۳۹۰: ۸۶). همین دلهره و نگرانی باعث می‌شود که یونس بارها از خود بپرسد «آیا خداوندی هست؟».

جولیا نیز از اینکه وجود او به مرگ منتهی می‌شود، نگران است: «آن هم چه زندگی‌ای؟ پر از درد و رنج و فقر و بیماری و اندوه که آخر هم به مرگ منتهی می‌شه» (همان: ۶).

به عقیده کی‌یر کگور حیات سه مرحله دارد: حسی و اخلاقی و دینی. زمانی که انسان در مرحله حسی به‌سرمی‌برد، سرگرم لذات دنیوی است. او در این مرحله دچار دلهره و ترس می‌شود؛ اما درنهایت با انتخاب خود می‌تواند به مرحله دینی برسد و از این ترس نجات پیدا کند. «کسی که در مرحله حسی به‌سرمی‌برد، به‌سهولت ممکن است دستخوش دلهره یا حس هراس و احساس خلأ و پوچی گردد. اگر این حالت پیش آید، باید امیدوار بود. به عقیده کر که

گور، دلهره، احساس کمابیش مثبتی است. نشانه‌ای است که فرد در موقعیت وجودی قرار گرفته است و حال می‌تواند جهش بزرگ به مرحله بالاتر انجام دهد» (گردر، ۱۳۷۷: ۴۴۶).

یونس نیز به علت اینکه هنوز به مرحله دینی (ایمان) نرسیده است و در مراحل پایین‌تر (حسی و اخلاقی) به‌سرمی‌برد، دچار ترس و دلهره می‌شود و پیوسته درباره جهان اطرافش پرسش‌هایی مطرح می‌کند. پرسش‌هایی مانند اینکه چرا در جهان، شرور وجود دارد؟ دلیل وجود بیماری‌ها در جهان چیست؟ و چرا خلقت، این اندازه شلوغ است؟ او همواره در پی آن است که پاسخ‌هایی برای این پرسش‌ها بیابد. دلیل ترس و دلهره او در این مراحل، همان انتخابی است که باید انجام دهد و این در حالی است که هیچ‌الگویی نیز پیش روی خود ندارد؛ زیرا در اطرافیان وی هنوز حس یافتن حقیقت و شکل‌دادن به ماهیتشان به وجود نیامده است و یونس باید به‌تنهایی این مراحل را پشت سر بگذارد و به حقیقت برسد. درواقع با طرح همین پرسش‌ها و ایجاد نگرانی‌ها در اوست که درنهایت می‌تواند با انتخاب‌هایش به تعالی برسد.

۴. عادت‌ستیزی و مخالفت با موانع فکری

یکی دیگر از مبانی مکتب اگزستانسیالیسم، مخالفت با هنجارها و رفتارهایی است که همه افراد براساس آنها عمل می‌کنند. زمانی که فرد به‌تنهایی تصمیم می‌گیرد که هویت خود را بسازد، باید همه الگوهای ازپیش تعیین‌شده و موانع فکری در زندگی را از پیش رو بردارد و با انتخاب خود، به دیدی تازه و نو درباره خودش و جهان و تعالی دست یابد.

کی‌یر کگور معتقد بود که نباید هم‌رنگ جماعت شد؛ چراکه این رفتار، نشانه بی‌هویتی انسان است و در این صورت، فرد، اصالت خود را از دست می‌دهد (نصری، ۱۳۷۵: ۳۲-۳۳). انسان زمانی که از عادت‌ها و هنجارها در زندگی عبور کند، خود را می‌یابد و این‌گونه زندگی‌اش را معنادار می‌کند.

در داستان روی ماه خداوند را ببوس، یونس درصدد آن است که به‌تنهایی به خدا برسد؛ اما در این راه درباره خدا دچار شک و تردید می‌شود. علت این شک نیز نپذیرفتن هنجارهای جامعه است؛ این در حالی است که اطرافیان او بدون اینکه درباره خدا و آفرینش، پرسش‌هایی مطرح کنند، خدا را باور دارند و یونس از این موضوع رنج می‌برد. در بخشی از داستان، یونس به سایه می‌گوید: «البته که حواسم هست. قبول دارم که زمانی به این چیزها اعتقاد داشتم؛ اما حالا

نمی‌تونم به چیزهایی که تو و علی و چه می‌دونم، خیلی‌های دیگه ایمان دارید، ذره‌ای باور داشته باشم. نمی‌تونم» (مستور، ۱۳۹۰: ۵۶). این نمونه نشان می‌دهد که یونس نمی‌خواهد به پیروی از سایه و علی‌رضا به خدا ایمان بیاورد، بلکه می‌خواهد خود به این باور برسد. درنهایت، یونس به‌تنهایی و با کنارگذاشتن هنجارهای پذیرفته‌شده در جامعه، برای شناخت خدا و رسیدن به تعالی تلاش می‌کند.

یونس از اینکه نامزدش، سایه، به چیزی اعتراضی ندارد، ناراحت است. «چرا سایه به چیزی اعتراض نمی‌کند؟ حتی در چیزی تردید هم نمی‌کند» (همان: ۳۶). یونس بر این باور است که باید در همه‌چیز شک کرد. همین اعتراض او به آفرینش، نمودی از اختیار وی است؛ زیرا در غیر این صورت محکوم به پذیرش جبر و مشیت از پیش تعیین‌شده می‌شد. هرچند این مکتب، اختیار و آزادی انسان را نیز به جبر محکوم می‌کند؛ به این معنی که می‌گوید انسان مجبور است که آزاد باشد.

یونس، یقین انسان‌ها به ماهیت آفرینش را نشان جهل آنان می‌داند و بر این اندیشه می‌تازد: «اگر ندانستن و فکر نکردن به ماهیت آفرینش، چنین یقینی می‌آورد، من به سهم خودم به هرچه دانستن این‌چنینی است، لعنت می‌فرستم» (همان: ۳۷). یونس از اینکه انسان‌ها همه‌چیز را در آفرینش از روی یقین می‌پذیرند و هیچ‌گونه اعتراضی ندارند، خرده می‌گیرد و این یقین را نشان جهل می‌داند و نمی‌پذیرد. چنین فردی براساس مبانی این مکتب، اصالت خود را از دست می‌دهد و دچار بی‌هویتی می‌شود.

۵. عقل‌گریزی و ایمان به تعالی

از دیگر مبانی مکتب اگزیستانسیالیسم، عقل‌گریزی است. در حقیقت علت عقل‌گریزی در این مکتب این بود که مکتب‌های فلسفی قبل از اگزیستانسیالیسم توجه زیادی به عقل و ذهن داشتند. «این افراط‌گرایی پس از مدت زمانی نه چندان کوتاه با واکنش‌های شدیدی که گاه جنبه دینی داشت، رو به رو گردید. از جمله این واکنش‌ها می‌توان به انتقادهای تند و تیز فلاسفه وجودی چون کی‌یر کگارد و هایدگر و... اشاره کرد.» (امن‌خانی، ۱۳۹۲: ۲۲). البته بین متفکران این مکتب، درباره درجات اهمیت عقل، تفاوت‌هایی وجود دارد؛ برای مثال کی‌یر کگور به‌طور کلی عقل را نفی می‌کند و به ایمان اهمیت می‌دهد. «انسان خود باید «جهش ایمانی»

یا «جهشی به ایمان» را (از راه «جهش از عقل») برگزیند و نباید در جست‌وجوی دلیل و برهان باشد» (حلبی، ۱۳۸۳: ۸۱).

اما افرادی مانند یاسپرس توجه بسیاری به عقل دارند. عقل می‌خواهد همه واقعیات را بپذیرد. بدون عقل، هستی، مبتنی بر احساس، تجربه، انگیزه‌های غیرقابل کنترل و گزینه و اجبارهای خودسرانه خواهد شد و بدون عقل، ایمان به خرافات تبدیل می‌شود. عقل و وجود با یکدیگر رابطه دارند و هریک با ناپدیدشدن دیگری ناپدید می‌شود (نصری، ۱۳۷۵: ۱۲۴-۱۲۵). اما به طور کلی از نظر برخی اندیشمندان اگزیستانسیالیسم «معرفت حقیقی نه از راه فهم و عقل به دست می‌آید، بلکه واقعیت بیشتر باید به تجربه زیسته درآید» (امن‌خانی، ۱۳۹۲: ۲۰).

در این داستان، دکتر پارسا، شخصیتی عقل‌گرا دارد و در واقع می‌خواهد همه مفاهیم انسانی را با کمک ریاضیات تحلیل کند؛ اما درنهایت، شکست خورده، ناامید می‌شود و خودکشی می‌کند. مهتاب کرانه درباره او می‌گوید: «خیلی سعی کرد تا همه‌چیز را بفهمد؛ اما نتوانست. سعی کرد به کمک فیزیک و ریاضیات، حتی فلسفه، همه‌چیز رو اندازه بگیرد؛ اما ناگهان دریافت که در هستی، چیزهایی هست که با ابزارهای او نمی‌شه اون‌ها رو اندازه گرفت یا فهمید ... دیگه به‌جای اینکه او مسئله رو حل کنه، خودش به پرسش دشوار و بگرنج تبدیل شده بود که باید کسی خودش را حل می‌کرد ... پس در خودش فرو ریخت» (مستور، ۱۳۹۰: ۱۰۱-۱۰۲).

علی‌رضا در نفی فلسفه به یونس می‌گوید: «کلیدها به همان راحتی که در رو باز می‌کنه، قفل هم می‌کنه. مثل اینکه فلسفه بدجوری در رو بسته» (همان: ۲۳). او همانند کی‌یر کگور بر این عقیده است که فلسفه و عقل‌گرایی، مانع فرد در ایمان آوردن به خداست. همان‌گونه که کی‌یر کگور نیز می‌گوید: «فلسفه نمی‌تواند و نباید ایمان بیافریند. باید خودش را درک کند و بداند چه چیزی را باید بی‌کم‌وکاست عرضه نماید» (احمدی و مرادی، ۱۳۹۰: ۴۸).

همان‌طور که اشاره شد، کی‌یر کگور سه مرحله برای حیات انسان قائل شده است: مرحله زیبایی‌شناسی یا حسی و مرحله اخلاقی و مرحله ایمانی. هر فرد با اختیار و انتخاب خود می‌تواند از مرحله زیبایی‌شناسی به مرحله ایمانی برسد. عقل در مرحله اول جای دارد. «اینجاست که درمی‌یابد از تفکر صرف برای او کاری ساخته نیست و باید دست به عمل گزینش بزند» (احمدی و مرادی، ۱۳۹۰: ۴۴). یونس نیز زمانی که می‌خواهد از طریق فلسفه به

تعالی برسد، در مرحله اول قرار دارد. همچنین دکتر پارسا در ابتدا بر این نظر است که باید همه چیز را تحلیل ریاضی کند اما در نهایت متوجه می‌شود که نمی‌توان بسیاری از مفاهیم انسانی را با عقل و علم تحلیل کرد. بعد از این مرحله، فرد وارد مرحله اخلاقی می‌شود؛ اما در این مرحله نیز احساس گناه می‌کند و در نتیجه دست به گزینش می‌زند و مرحله دینی و ایمانی را برمی‌گزیند. «مرحله دینی ساحتی است که عقل در آن، جایگاه چندانی ندارد و آنچه در این مرحله نقش پررنگ‌تری می‌یابد، عنصر خواست و اراده است» (همان: ۴۵).

در مرحله ایمانی است که فرد با متعالی ارتباط می‌یابد و با برقراری همین ارتباط است که به آرامش می‌رسد.

«خصوصیت ویژه این مرحله این است که فرد خود را به‌سادگی جایگزین یک قانون کلی و غیرشخصی نمی‌کند، بلکه در یک ارتباط بی‌واسطه که از راه ایمان تقویت شده، با امری والا Super subject که مطلق شخصی Absolute یا خدا باشد، پیوند می‌یابد» (کاپلتسن، ۱۳۸۴: ۲۱۱). به عقیده کی‌یر کگور، شور و شوق، از ایمان برمی‌خیزد. وی در این مورد حضرت ابراهیم (ع) را در قربانی کردن فرزندش نمونه‌ی عالی فردی می‌داند که به مرحله ایمان رسیده است و او را شهسوار ایمان می‌نامد؛ چراکه از اخلاق به دور بود که پدری فرزند خود را قربانی کند.

در نهایت، در مرحله ایمانی است که فرد، خود اصیل را درمی‌یابد. البته باید اشاره کرد که مفاهیم «متعالی» و «خدا»، نزد متفکران مکتب اگزیستانسیالیسم، مصداق مشخصی ندارد؛ اما در مجموع، همه آنان به امری متعالی و فراتر از انسان اعتقاد دارند؛ مثلاً تصویری که هایدگر از خدا ارائه می‌دهد با آن خدایی که در ادیان مطرح است، تفاوت دارد یا یاسپرس لفظ متعالی را به‌کار می‌برد و کی‌یر کگور با به‌کار بردن لفظ متعالی به مسیحیت نظر دارد.

کلنبرگر نیز در کتابش گفته است که کی‌یر کگور عقیده دارد رابطه انسان با خدا، فرد را به وجودی انسانی و ارزشمند تبدیل می‌سازد و در واقع این ارتباط با خدا، انسان را کامل می‌کند (کلنبرگر، ۱۳۸۴: ۲۱).

در این داستان، علی‌رضا به شیوه‌های متفاوت در تلاش است یونس را که دچار شک و تردید شده است، راهنمایی کرده، ایمان را در او تقویت کند و بگوید که نمی‌توان همه‌چیز را با عقل و

ادراک فهمید. «این چیزها رو نمی‌شه فهمید یا درک کرد یا حتی توضیح داد. در این چیزها می‌شه نزدیک شد یا اون‌ها رو حس کرد و حتی در اون‌ها حل شد؛ اما هرگز همیشه اون‌ها رو حتی ذره‌ای درک کرد و فهمید» (مستور، ۱۳۹۰: ۷۱). یا در جای دیگر علی‌رضا به یونس می‌گوید: «هیچ‌کس نمی‌تونه با منطق علمی ثابت کنه که موسی در آن شب سرد و تاریک، صدای خداوند را از میان درخت شنید یا نشنید ... هیچ ابزار علمی برای اثبات و یا نفی تجلی خداوند بر کوه وجود نداره» (همان: ۷۱-۷۲). علی‌رضا برای برطرف کردن شک و تردیدهای یونس درباره تعالی و آفرینش، او را به مرحله ایمانی فرا می‌خواند و بیان می‌کند که انسان باید با استفاده از قدرت اختیار و انتخاب خود، با شکستن هنجارهای ازپیش تعیین شده و در یک مرحله بالاتر؛ با استفاده از ایمان خود به حقیقت دست یابد.

علی‌رضا درباره کشف و شناخت خداوند به یونس می‌گوید که باید اول ایمان بیاورد و بعد آزمایش کند: «در تجربه خداوند، برخلاف تجربه طبیعت که قانون‌هاش بعد از آزمایش به‌دست می‌آد، اول باید به قانونی ایمان بیاری و بعد اون رو آزمایش کنی ... هرچه بیشتر به او ایمان بیاری، وجود و حضور او برای تو بیش‌تر می‌شه» (همان: ۷۲-۷۳). در اینجا نیز علی‌رضا به نقش ایمان در یافتن حقیقت اشاره دارد. چنان‌که به اعتقاد کی‌یر کگور، این رابطه، انسان را کامل می‌کند. در حقیقت انسان باید مراحل حسی و اخلاقی را پشت سر بگذارد تا به مرحله ایمان برسد. «اگر شما نتوانید به این مطلب برسید که امر حسی، اخلاقی و دینی را به صورت سه هم‌پیمان بزرگ ببینید... زندگی از معنا تهی می‌شود.» (فلین، ۱۳۹۱: ۵۹).

در پایان، یادآوری این نکته نیز ضرورت دارد که در نتیجه مرحله سوم یا همان ایمان به خدا، فرد می‌تواند به رمزهایی از جهان طبیعت پی ببرد و در هستی شرکت کند و در نهایت معجزه رخ دهد. یاسپرس معتقد است که ما از طریق رمزها در جهان که شامل خود انسان، هر موجودی در عالم حادث، نظام هستی، اسطوره و ادیان است، می‌توانیم به خلأ نزدیک شویم؛ اما هر فرد با توجه به مراتب وجودی خود، رمزها را درک می‌کند. هرچه انسان، اصیل‌تر باشد، رمزها را بهتر درک می‌کند (نصری، ۱۳۷۵: ۲۵).

در این داستان، راننده تاکسی که در مرحله والای وجود قرار دارد، می‌تواند حتی صدای سوسک‌ها را بشنود. وی توانسته است با رسیدن به مرحله ایمان، به امری محال که شنیدن

صدای سوسک باشد، دست یابد. «اساس دین قبول امر محال است. همان که گاه معجزه خوانده می‌شود.» (مصلح، ۱۳۸۷: ۵۴). راننده تاکسی در مرحله ایمان گاه دچار هراس و دلهره نیز می‌شود. «چند خیابون که رفتم حس کردم حالم هیچ خوب نیست ... حس کردم همین نزدیکی‌ها کسی می‌خواد بمیره و داره از من کمک می‌خواد». (مستور، ۱۳۹۰: ۸۳). به گفته کی‌یر کگارد، «قهرمان ایمان تنها خود را دارد و در همین جاست که هراس‌انگیز وجود دارد» (کگارد، ۱۳۷۴: ۱۵۶).

سایه نیز در راهنمایی خود به یونس، درباره اینکه خدا در همه‌جا وجود دارد به گونه‌های مختلف، به این رمزها اشاره می‌کند؛ برای مثال سایه زمانی را که یونس در خواب به دنبال خدا می‌گردد، یادآوری می‌کند که صدایی به او می‌گوید: «من توی سفره خالی شما هستم. توی چروک‌های صورت عزیز، توی سفره مادر بزرگ، ... توی استیصال ... توی خدایا چه کنم‌ها، توی خوشحالی شب عید بچه‌ها، توی شادی عروس‌ها، توی غم تمام‌نشدنی زن‌های بیوه، ... توی دل دو تا پسر بچه دبستانی که سر یک مداد پاک‌کن توی خیابون باهم دعواشون می‌گیره و...» (مستور، ۱۳۹۰: ۱۰۴-۱۰۵). نمونه دیگر این رمزها را می‌توان از گفته‌های علی‌رضا به یونس دریافت: «من گاهی از شدت وضوح خداوند در کودکان، پر از هراس می‌شوم و دلم شروع می‌کند به تپیدن ... دلم آن‌قدر بلندبلند می‌تپد که بهت‌زده می‌دوم تا از لای انگشتان کودکان، خداوند را برگیرم» (همان: ۱۱۱). بنابراین، ابتدا یونس با تعقل، قصد یافتن خدا را دارد و پرسش‌های فلسفی مطرح می‌کند؛ اما در نهایت، گویی با ایمان، به وجود خدا پی می‌برد.

نتیجه‌گیری

اندیشمندان اگزیزستانسیالیسم به دو گروه الحادی و الهی تقسیم می‌شوند. از مبانی مشترک این دو گروه، توجه به انسان است؛ انسانی که برای رسیدن به تعالی، در مراحل مختلف شناخت خود، حالات متفاوتی را تجربه می‌کند. رد پای این اندیشه را در داستان «روی ماه خداوند را ببوس» تألیف «مصطفی مستور» می‌توان یافت. طبق نظر کی‌یر کگور، از اندیشمندان الهی این مکتب، یونس (شخصیت اصلی داستان)، ابتدا با شک و تردید در وجود خدا در مرحله حسی و اخلاقی به‌سر می‌برد. وی در این مرحله دچار شک و نگرانی و دلهره در ارتباط با جهان اطرافش می‌شود و پرسش‌های گوناگونی درباره جهان آفرینش و متعالی مطرح می‌سازد. طبق مکتب اگزیزستانسیالیسم، می‌توان وی را در این مرحله، عقل‌گرا و ملحد (طبق

اندیشه سارتر)، به‌شمار آورد؛ اما ماندن در این مرحله او را قانع نمی‌کند و همواره در تلاش برای رسیدن به مراحل بالاتری از تعالی (ایمان) است. او درهم می‌شکند، شک و تردید می‌کند، پرسش‌هایی در رابطه با خیر و شر ذهنش را درگیر می‌کند، هنجارها و تابوها را کنار می‌زند، ناامید می‌شود، به پوچی می‌رسد، دچار ترس و دلهره می‌شود تا اینکه در نهایت، با گذر از موانع و مشکلات و با انتخاب و گزینش خود، ارتباط با دیگران و راهنمایی‌های آنان و با عقل‌گریزی و همچنین با مشاهده نشانه‌های خداوند در طبیعت به مرحله ایمان که مرحله والای هستی و انسانیت است می‌رسد و در واقع به اگزیستانسیالیسم مذهبی که پس از شک و تردید بر تلاش به سوی ایمان تأکید می‌ورزد، نزدیک می‌شود. در پایان داستان، به‌طور واضح به ایمان آوردن یونس اشاره نشده است و نویسنده با استفاده از نماد و رمز بادبادک، به‌طور غیرمستقیم نشان می‌دهد که یونس با قدرت اختیار خود، گویی به ایمان نو و تازه‌ای دست یافت.

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۸۸) سارتر که می‌نوشت، چ سوم، تهران، نشر مرکز.
- احمدی، ثریا و مرادی، سعیده (۱۳۹۰) اگزیستانسیالیسم دین و اخلاق، تهران، علم.
- امن‌خانی، عیسی (۱۳۹۲) اگزیستانسیالیسم و ادبیات معاصر ایران، تهران، نشر علمی.
- امیری، رضا (۱۳۸۶) «هستی‌نفسه در فلسفه سارتر و نقد آن»، فصلنامه علمی - پژوهشی دانشگاه قم، سال هشتم، ش ۳۱ و ۳۲، صص ۲۹۳-۳۲۱.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۸۳) تاریخ سیر فلسفه در اروپا (از دوره پیش سقراطی تا پایان عصر روشنگری)، ج ۲، تهران، قطره.
- داد، سیما (۱۳۸۲) فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران، مروارید.
- رضی، احمد و حاجتی، سمیه (۱۳۹۰) «رمزگشایی از رفتارهای غیرکلامی در داستان روی ماه خداوند را ببوس»، پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی (گوهر گویا)، سال پنجم (۲) تابستان، (پیاپی ۱۸). صص ۶۵-۸۸.
- سیدحسینی، رضا (۱۳۸۴) مکتب‌های ادبی، ج ۲، چ دوازدهم، تهران، نگاه.
- شریعتی، علی (۱۳۸۹) اگزیستانسیالیسم، تهران، الهام.
- غیائی کرمانی، محمدرضا (۱۳۷۵) اگزیستانسیالیسم فلسفه عصیان و شورش، مؤلف.
- فلین، توماس (۱۳۹۱) اگزیستانسیالیسم، ترجمه حسین کیانی، تهران، بصیرت.

کاپلتسن، فردریک چارلز (۱۳۸۴) فلسفه معاصر، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران، زوار.
کلنبرگر، جی (۱۳۸۴) کرگور و نیچه، ترجمه ابوتراب سهراب و الهام عطاردی، تهران، نگاه.
کی‌یر کگارد، سورن (۱۳۷۴) ترس و لرز، ترجمه دکتر سید محسن فاطمی، چ دوم، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
گردد، یوستین (۱۳۷۷) دنیای سوفی: داستانی درباره تاریخ فلسفه، ترجمه حسن کامشاد، چ سوم، تهران، نیلوفر.
گلپایگانی، رسول (۱۳۸۹) «گرایش‌های اگزیستانسیالیسم در شعر خیام و حافظ»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان.
مستور، مصطفی (۱۳۹۰) روی ماه خداوند را ببوس، چ سی‌وهشتم، تهران، نشر مرکز.
مصلح، علی اصغر (۱۳۸۷) تقریری از فلسفه‌های اگزیستانس، چ دوم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
نصری، عبدالله (۱۳۷۵) خدا و انسان در فلسفه یاسپرس، تهران، آذرخش.
وارنوک، مری (۱۳۷۹) اگزیستانسیالیسم و اخلاق، ترجمه مسعود علیا، تهران، ققنوس.